

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهای درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۴۶) نوشدارو

به آن آشنا گفتم:

- شما معتقدید که همه مشکلات درون سیاهچال جهان مان را، ما انسان ها، خودمان، به دلیل زیاده طلبی و بوالهوسی و جهالت ایجاد می کنیم، حال آن که هر کسی خوب می داند که

بسیاری از این مشکلات را یا موجودات دیگر موجب می شوند و یا در زمره بلاهای طبیعی اند.

مثلاً وقتی که یک حیوان درنده به ما حمله می کند و یا در شهر و دیار مان زلزله و یا سیل می آید، ما انسان

ها چه تقصیری داریم؟

اگر این ها مشکلات نیستند پس چیستند؟

طبیعتاً، ما در این گونه موارد، مجبور به کنش ها و واکنش هایی آگاهانه می شویم که به هیچ وجه نمی توان آن ها را زیاده خواهی یا پیروی از هوس نامید.

فرمود:

- من در گفته های خود در مورد مشکلات موجود در سیاهچال، دو کلید واژه مسائل و مصائب را به کار

برده ام.

لابد می پرسید چرا؟

چون می دانم که

شما انسان ها معمولاً مشکلات را به دو دسته تقسیم می کنید:

یک دسته آن هایی هستند که قبول دارید که به خاطر اعمال خودتان پدید آمده اند.

و

دسته دوم مواردی هستند که گویا شما در ایجاد شدنشان نقش یا تقصیری نداشته اید، مثل بلایای طبیعی

یا رویداد های ناخواسته.

من گروه اول را مسائل و گروه دوم را مصائب نامیده ام.

افزود:

- اما در حقیقت

بین این دو دسته از مشکلات، مرز دقیقی وجود ندارد

چون

اولاً

در خیلی از مسائلی که، ظاهراً، شما آن ها را با اعمالِ خویش برای خود پدید آورده اید، آگاهانه و یا ناآگاهانه،

ناگزیر به انجامِ آن کارها بوده اید

و ثانیاً

در بروزِ بسیاری از بلاها، شما، مستقیم و یا غیر مستقیم، کم و بیش، نقش داشته اید ولی از این امر

آگاه نیستید.

ادامه داد:

- البته، به خواستِ "او"، این نکاتِ بسیار مهم را، بعداً، در یک موقعیتِ مناسب و بجا، در گفتگوهایِ آتی

مان، توضیح خواهم داد.

پرسید:

- چرا شما سخت به دنبالِ دستیابی به آن ریسمانِ سپید هستید؟

پاسخ دادم:

- چون آن ریسمان می تواند مرا از تمامیِ مسائل و مصائبِ درونِ آن سیاهچال به یکباره برهاند.

به کمکِ آن ریسمان، من می توانم از آن سیاهچال بگریزم.

فرمود:

- سیاستِ گریز از مشکلاتِ مشیِ درستی نیست. درست تر آن است که بمانید و آن ها را حل کنید.

نباید از سیاهچال بگریزید. باید سیاهچالی را که به دور خود تنیده اید از میان بردارید.

افزود:

- همواره به یاد داشته باشید که سیاهچال مزبور در بر دارنده مسائل و مصائب نیست بلکه مسائل و مصائب

مصالح سازنده آن اند.

به دیگر سخن، آن سیاهچال یک ظرف پر از مسائل و مصائب نیست بلکه خود از جنس مسائل و مصائب

ساخته شده است.

ادامه داد:

- به همین دلیل، تا زمانی که مسائل و مصائب، یا حتی صرفاً بخشی از آن ها، در جهان پیرامون تان باقی

بمانند شما انسان ها قادر نخواهید بود که کاملاً از سیاهچال فرار کنید

چون

سیاهچال یا سیاهچال ها، کلاً یا بعضاً، شما را دنبال خواهند کرد و یا به بیان دقیق تر، سیاهچال های جدیدی

به دور شما تنیده خواهند شد.

درست مثل بخشی از یک غده سرطانی که اگر در بدن بیمار بر جای بماند موجب برگشت سرطان و حتی

پخش آن در سراسر پیکرش خواهد شد

پس

باید ریشه همه مسائل و مصائب باید خشکانده شود.

با تعجب پرسیدم:

- مگر می شود که این همه مسائل و مصائب را با هم ریشه کن کرد؟

پاسخ داد:

- آری این کار شدنی است چون همه آن ها یک ریشه واحد دارند.

یعنی همه این مسائل و مصائب ناشی از یک آبر رنج اند که مادر همه گرفتاری ها و دشواری ها است.

سپس پرسید:

- آیا هیچگاه واژه آبربیماری به گوشِ تان خورده است؟

گفتم:

- لابد آن هم یک نوع بیماری است که مادر همه ناخوشی ها است.

ولی چه طور ممکن است که این همه ناخوشی های موجود، زاده فقط یک بیماری باشند؟

پرسید:

- بسیاری از پزشکان بر این باور اند که دهان دروازه سلامتِ بدن است. آیا شما از این گفته آن ها تعجب می

کنید و آن را باور نکردنی می پندارید؟

گفتم:

- خیر، چون یکی از دوستانم، مدت های مدید، بسیار ناخوش احوال بود و تقریباً همه جای بدنش درگیر

عفونت بود ولی او فقط با مصرف آنتی بیوتیک مناسب و رفع شدن عفونت لته هایش، در مدتی کوتاه، سلامتی

کامل خود را دوباره به دست آورد.

فرمود:

- یعنی مشکلات متعدد جسمی اش، همگی، عوارض عفونت لته هایش در دهانش بودند.

گفتم:

- آری.

پرسید:

- بیماری قند چطور؟

گفتم:

- دیابت نیز تقریباً تمامی بخش های بدن فرد را بیمار می کند.

پرسید:

- آیا ممکن است روزی فرا برسد که پزشکان کشف کنند که تمامی این گونه عفونت ها و بیماری ها، خود

عوارض یک بیماری بنیادی هستند و، در حقیقت، فقط یک آبربیماری وجود دارد که مادر تمامی دیگر

بیماری ها است؟

گفتم:

- نمی دانم، ولی خدا کند این گونه باشد.

پرسید:

- چرا؟

گفتم:

- چون آن وقت صرفاً با ساختن یک داروی مؤثر برای درمان آن بیماری بنیادی، همه انسان ها به سلامتی

کامل دست خواهند یافت.

فرمود:

- منظورتان این است که کشفِ یک نوشدارو (داروی همهٔ دردها و بیماری‌ها) و مصرفِ آن، انسان‌ها را به حالتِ سلامتی کامل باز خواهد گرداند.

گفتم:

- همین‌طور است.

فرمود:

- در این صورت، انسان‌ها به حالتِ جسمانیِ اولیهٔ خود باز خواهند گشت؛ چون

در آغاز، انسان‌ها از سلامتِ کامل برخوردار بوده‌اند، اما با ندانم‌کاری و کاهلی و جهالت و بوالهوسی‌شان، خود و دیگران را بیمار کرده‌اند.

و افزود:

- در این مورد نیز ما با یک نوع بازگشت به مبدأ مواجهیم.

پرسید:

- آیا درست است که شما از سیاهچال بیرون بیایید و دیگران را در آن بر جای بگذارید؟

پاسخ دادم:

- خیر. بی‌شک این کار، حرکتی غیراخلاقی و ناجوانمردانه است.

فرمود:

- فقط موضوع اخلاق در میان نیست؛

منطق نیز حکم می‌کند که

دیگران هم می بایست، همزمان و همراه با شما، از سیاهچال بیرون آیند و یا بیرون آورده شوند.

گفتم:

- چه طور؟

پرسید:

- اگر روزی، یک بیماریِ مُسری و همه گیر شایع شود و تنها جمعی از مردم درمان شوند و بقیه به حالِ

خود رها گردند، چه پیش خواهد آمد؟

پاسخ دادم:

- آن بیماری همچنان در آن جامعه باقی می ماند و مردم را پسانِ گذشته درگیر خواهد کرد، و چه بسا همان

درمان شدگانِ اولیه نیز دوباره به آن مُبتلا شوند.

پرسید:

- پس چاره کار، منطقاً، چیست؟

گفتم:

- ریشه کن کردنِ آن بیماری.

پرسید:

- چگونه؟

گفتم:

- از راهِ درمانِ همگان، و نه درمانِ فقط خود، یا خودی ها، و یا از ما بهتران.

گفته مرا کامل کرد:

- و ضمناً از طریقِ سد کردنِ راهِ بازگشتِ آن بیماری در آینده.

فرمود:

- برای رفع همهٔ مسائل و مصائب هم باید چنین کرد؛

گریزِ فردی از سیاهچال، آن هم برای همیشه، اگر به فرض ناممکن هم نباشد، هرگز چارهٔ کار نخواهد بود.

اصولاً

در حل مشکلاتِ جمعی، راهِ حلِ فردی وجود ندارد.

مثلاً

در یک گروه تماشاچی، اگر هر کسی بر روی پایِ خود بلند شود تا بهتر شاهدِ صحنه باشد، هیچکس بهتر از

قبل نخواهد دید و تنها پایِ خود را خسته خواهد کرد.

افزود:

- پس در رابطه با آن آبررنج

لازم است که همگان با یک سفرِ جمعی از سیاهچال بیرون آیند.

باید سیاهچال به یکباره، برای همیشه، و توسطِ همگان برای همگان از میان برداشته شود.

و

در رابطه با آن آبربیماری نیز

می بایست به همگان نوشدارو داده شود.

پرسیدم:

- آیا آن نوشدارو واقعاً وجود دارد؟

کجا می توان آن را یافت؟

چرا انسان ها تا به حال از آن بی خبر مانده اند، و یا آن را به کار نگرفته اند؟

فرمود:

- به لطفِ "او"، آن نوشدارو، از ازل تا به ابد، در همه جا، موجود بوده و هست و خواهد بود.

منتها شما انسان ها، خود، در امرِ یافتن و به کار گیریِ آن کوتاهی کرده اید.

ادامه دارد